

## از استعمار تا جهانی‌سازی: مطالعه موردی تضادهای نوگرایی فرانسوی در مراکش و الجزایر

روح‌الله حسینی<sup>۱\*</sup>، مهیار آشوری<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> استادیار، گروه مطالعات اروپا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

<sup>۲</sup> دانش‌آموخته کارشناسی ارشد گروه مطالعات اروپا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

### چکیده

استعمار و پیامدهای آن، افزون‌بر ایجاد تغییر در ساختارها و مرزبندی‌های سیاسی، نقشه فرهنگی و اجتماعی جهان را نیز دگرگون ساخته است، اما اولویت مبارزه با استعمار، اغلب پرداختن به مسائل سیاسی است، و بحث پیامدهای فرهنگی و اجتماعی آن کمتر به میان آمده است. برخی تحلیلگران و اندیشمندان بر فواید استعمار و انتقال پیشرفت‌های مدنی و فناوری از اروپا و در نتیجه ارتقای سطح زندگی در کشورهای استعمارزده و برخی دیگر به‌ویژه به خطرپذیری همسان‌سازی‌های فرهنگی با غرب و تأثیر آن بر ساختارهای اجتماعی مستعمره‌ها اشاره کرده و استعمار را نکوهش کرده‌اند. با وجود مشابهت‌های اجتماعی و فرهنگی میان دو کشور الجزایر و مراکش، علل پیامدهای متفاوت استعمار فرانسه در این دو کشور چگونه تبیین‌شدنی است؟ در فرضیه استدلال می‌شود که دو عامل ویژگی جغرافیایی و پیشینه تمدنی، سبب بروز وضعیت‌های متفاوتی برای الجزایر و مراکش در رویارویی با استعمار فرانسه شده‌اند. امروزه که اثربخشی تضادهای جهانی‌سازی-در ادامه استعمار و همانند آن-الگوها و ساختارهای اجتماعی-فرهنگی کشورهای در حال توسعه را دستخوش تغییر می‌کند، و همانند دوران استعمار این پرسش پیش می‌آید که با در نظر گرفتن دو دیدگاه متضاد موافق و مخالف، چگونه می‌توان در مورد دیروز استعمار و امروز جهانی‌شدن به قضاوت درستی دست یافت. در این مقاله، ضمن بهره‌گیری از چارچوب مفهومی جهانی‌سازی و نوگرایی و نظریه پسااستعماری، با رویکردی موردی مقایسه‌ای و استفاده از روش تحلیل رویدادهای تاریخی و تحلیل مفهومی اسناد دولتی مانند قانون اساسی، تأثیر استعمار در مراکش (حمایت‌شده) و الجزایر (مستعمره) ارزیابی خواهد شد تا نشان داده شود که چگونه دو رویکرد متفاوت استعماری از سوی فرانسه در این دو کشور، به پیدایش واکنش‌هایی متضاد در آنها منجر شده است.

واژه‌های کلیدی: استعمار فرانسه، الجزایر، مراکش، نوگرایی، جهانی‌سازی

\* نویسنده مسئول، رایانامه: hosseini\_r@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۲۳ مرداد ۱۳۹۹، تاریخ تصویب: ۳۰ خرداد ۱۴۰۱

### ۱. مقدمه

نظم سیاسی حاکم بر اروپا در سده نوزدهم، ضمن دگرگونی، شکلی فراقاره‌ای به خود گرفت و به سایر کشورها نیز تسری یافت. از دیگر سو، نظام اجتماعی جدیدی در غرب، متأثر از علم‌گرایی شکل گرفت که به سایر جوامع که همچنان بر روش‌های سنتی و ساختارهای کهن اجتماعی استوار بودند، راه یافت. این جوامع نه تنها در مقابل کشورگشایی‌های اروپاییان توان مقاومت نداشتند که با ورود فرهنگ غربی، به دلیل نبود بستری متناسب با تحولات متأثر از غرب، با گسست‌های مهم اجتماعی روبه‌رو شدند (لوئیس، ۱۳۸۱: ۲۷). بدین‌سان، سنن و ساختارهای اجتماعی آنان که ریشه در گذشته‌های دور و ناخودآگاه جمعی داشت، دستخوش تغییر شد. اروپایی‌ها از همان ابتدای استعمار، مفاهیم، ساختارها و نهادهای خود را بر کشور مستعمره یا قلمرو زیر سلطه تحمیل کردند؛ بیشتر توجه‌شان هم در این جمله معروف خلاصه می‌شد: «تمدن را برای شما به ارمغان خواهیم آورد» (Liauzu, 2007: 186-189).

در عرصه عمل، اثرگذاری غرب بر الگوهای اجتماعی و سیاسی جوامع غیرغربی، با واکنش متضاد مردم بومی روبه‌رو شد؛ از یک‌سو، جریانی وجود داشت که به استفاده از دستاوردهای جهان نوگرا علاقه‌مند بود، آنها را ستایش می‌کرد و استعمار را پدیده‌ای مثبت می‌دانست. از سوی دیگر، جریانی بود که برعکس، مخاطره‌های یکسان‌سازی فرهنگی با غرب را خاطرنشان می‌ساخت، به نابودی سنت‌ها و رسوم ایجادشده طی سده‌ها، و نیز سوءاستفاده‌های استعمارگران از منابع مادی و انسانی اعتراض می‌کرد، و استعمار را یکسره پدیده‌ای منفی می‌دانست (لوئیس، ۱۳۸۱: ۲۹۹). در این بین و به‌ویژه در دوران معاصر، آن نگاه یا جریان اول تکیه‌گاهی نو به نام جهانی‌شدن، یافت؛ فرایندی که ویژگی اساسی آن، پاسداشت ارزش‌های غربی و نادیده گرفتن فرهنگ‌های محلی است و در نتیجه متهم به پیگیری همان روش‌هایی است که استعمار در گذشته استفاده می‌کرد (کچویان، ۱۳۸۵: ۴۱). همچنین در سطحی گسترده‌تر و در مدت زمانی کوتاه‌تر، قادر است باورها، رسوم مأنوس و ساختار روانی انسان را در جوامع کهن، دگرگون سازد. هراری، در تبیین تأثیر جهانی‌شدن می‌نویسد: «فرایند ادغام فرهنگی اغلب دردناک و ناخوشایند است. کنار گذاشتن سنت‌های محلی مأنوس و مورد علاقه، آسان نیست. درست و همان‌طور که درک و اتخاذ یک فرهنگ نوین دشوار و تنش‌زا است» (هراری، ۱۳۹۶: ۲۸۲).

در هر حال، چه به استعمار گذشته نظر بیفکنیم و چه در چارچوب مفهومی جهانی‌شدن، به موضوع بنگریم، نوگرایی (مدرنیسم)<sup>۱</sup> غربی واجد بروز تناقض‌هایی<sup>۲</sup> در جوامع غیرغربی بوده

1. Le Modernisme (Modernism)  
2. Contradictions

و پس از آن با اتمام جنگ سرد، آثار آن بیش از پیش برجسته شده است؛ تا آنجا که در عرصه بین‌المللی، می‌توان ریشه بسیاری از مناقشه‌های امروزی را در تضادهای یادشده جست‌وجو کرد (Huntington, 1993:22-49). می‌توان گفت که در مقایسه جوامع استعمارشده با جوامعی که نوگرایی در آنها طی فرایندهای تدریجی رخ داده، درمی‌یابیم که به‌علت تسلط یکباره ساختارهای استعماری بر فرهنگ‌های بومی، آسیب‌های تضادهای مذکور بسیار جدی‌تر بوده است. شواهد این موضوع، هم‌اکنون، در حوزه اثربخشی استعمار فرانسه در شمال آفریقا پیداست و در این زمینه، مباحث گسترده‌ای در خصوص استعمار، جنگ و تنش‌های داخلی در این منطقه مطرح است (Liauzu, 2007: 18). افزون‌بر این، دو کشور مراکش و الجزایر که در همسایگی یکدیگر نیز واقع شده‌اند، در بین مستعمره‌های پیشین فرانسه، به دلایل مختلفی از جمله قدرت اثرگذاری منطقه‌ای حائز اهمیت‌اند. همچنین پس از استقلال آنها نیز تلاشی برای رفع تضادهای مورد اشاره، صورت نگرفته است و «یکجانبه‌نگری» فرهنگ فرانسوی همچنان بر تضادهای موجود در هر دو ناحیه می‌افزاید (سعید، ۱۳۸۲: ۲۹۲). آنچنان‌که به‌نظر می‌رسد امروزه، و در فرایند جهانی‌شدن، دامنه آسیب‌ها این تضادها افزایش خواهد یافت.

با این مقدمه، پرسش اصلی پژوهش این است که در فرایندهای نوگرایی و جهانی‌شدن و با وجود مشابهت‌های اجتماعی و فرهنگی میان دو کشور الجزایر و مراکش، علل پیامدهای متفاوت استعمار فرانسه در این دو کشور چگونه تبیین‌شدنی است؟ در فرضیه استدلال می‌شود که دو عامل ویژگی جغرافیایی و پیشینه تمدنی، سبب بروز وضعیت‌های متفاوتی برای الجزایر و مراکش در رویارویی با استعمار فرانسه شده‌اند. در واقع، این پژوهش می‌کوشد تا با رویکردی پسااستعماری به بررسی تضادهای برخاسته از نفوذ فرهنگ فرانسوی بپردازد، و با نگاهی مقایسه‌ای به مقولات مرتبط با ساختارهای مدنی تحمیل‌شده از سوی فرانسه همچون نظام حقوقی، نظام سیاسی، زبان فرانسوی و صنعت گردشگری، واکنش‌های متفاوت مردم این دو همسایه را مورد مطالعه و سنجش قرار دهد. ضمن بهره‌گیری از چارچوب مفهومی جهانی‌سازی و نوگرایی و نظریه پسااستعماری، با رویکردی موردی مقایسه‌ای و استفاده از روش تحلیل رویدادهای تاریخی و تحلیل مفهومی اسناد دولتی مانند قانون اساسی، تأثیر استعمار در مراکش (حمایت‌شده) و الجزایر (مستعمره) ارزیابی خواهد شد تا نشان داده شود که چگونه دو رویکرد متفاوت استعماری از سوی فرانسه در این دو کشور، به پیدایش واکنش‌هایی متضاد در آنها منجر شده است. امید است یافته‌های پژوهشی در قضاوت و درک مسائل کنونی جهانی‌شدن در مستعمره‌ها راهگشا باشد.

## ۲. پیشینه بحث و چارچوب نظری پسااستعماری

در خصوص استعمار فرانسه در شمال آفریقا کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی وجود دارد که شماری از آنها در این پژوهش به کار رفته‌اند، لیکن پژوهش‌های پیشین، دو مستعمره مراکش و الجزایر را به طور مستقل بررسی و مقایسه نکرده‌اند؛ از این رو محتوای پژوهش پیش‌رو و بحث در خصوص تضادهای ناشی از استعمار و ارتباط آن با عصر جهانی‌شدن امری بدیع به‌شمار می‌آید. نظریه پسااستعماری<sup>۱</sup> از مهم‌ترین موضوع‌های «مکاتب انتقادی» در دوران معاصر است. استفاده از نظریه پسااستعماری، به معنای بازاندیشی در گفتمان‌های روابط بین‌الملل و بازتعریف رویه‌های ملی و بین‌المللی در روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک به‌شمار می‌آید و مسیر را به سمت قضاوت و آگاهی درست از اوضاع کنونی جهان، هموار می‌سازد. این نظریه به‌راستی در جست‌وجوی راهی است تا مفاهیمی چون نژادپرستی<sup>۲</sup>، قوم‌محوری<sup>۳</sup> و «دیگری‌سازی»<sup>۴</sup> را که برساخته فلسفه و تمدن غربی هستند، به چالش بکشد. از این رو به دنبال تعریفی از روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک است که بتواند انگاره‌های فرهنگی و ارزشی را نیز در مطالعات خود به‌شمار آورد، در نتیجه می‌بایست ابعاد حذف‌شده‌ای را که بر پایه محوریت دیدگاه غربی از نظر دور نگاه داشته شده‌اند، با بازنگری مجدد تاریخی-فرهنگی، وارد عرصه مطالعات خود کند (دروودی و صلواتی، ۱۳۹۳: ۴۳-۲۶). شایان یادآوری است که نظریه پسااستعماری در پی نفی نوحواهی نیست، بلکه خواهان نقد آن و نشان دادن راه‌حل‌های مناسب در مقابل جزم‌گرایی (دگماتیسم)<sup>۵</sup> ناشی از نگاه مطلق غربی از یک‌سو، و نگاه مطلق ضدامپریالیستی از دیگر سو، در حوزه استعمار است (سعید ۱۳۸۲: ۳۵۳). از این رو مشکلات موجود بین اروپای استعمارگر با آفریقا و آسیا، چنانچه جنبه استعماری داشته باشند، باید در حوزه پسااستعماری بررسی شوند (Lacoste, 2006:5-27).

در کنار ادبیات ضداستعماری و مواضع متفکرانی همچون آلبر کامو که افزون‌بر درخشش ادبی، به روشنگری در مورد خطاهای سیاست‌ورزی فرانسه در مستعمره‌ها، به‌ویژه در الجزایر می‌پرداخت، از سال‌های ۱۹۸۰ به بعد، مطالعات پسااستعماری به حوزه‌های آکادمیک از جمله سیاست و جامعه‌شناسی وارد شد. پس از فروپاشی جهان دوقطبی، توجه متفکرانی چون برنارد لوئیس و ساموئل هانتینگتون به شکاف جدیدی میان تمدن‌ها به‌خصوص غرب و اسلام جلب شد که با وقوع حوادث یازدهم سپتامبر، بیش از پیش در کانون توجه عمومی قرار گرفت. لیکن، این دست از اندیشمندان با نادیده انگاشتن خطاهای غرب به‌خصوص استعمار- و

1. Postcolonialisme
2. Racism
3. Ethnocentrism
4. Otherness
5. Dogmatisme

تلاش برای برائت غرب، به دنبال چاره‌جویی برای حذف تهدید احتمالی جوامع شرقی بوده‌اند. در مقابل، شرق‌شناسانی چون ادوارد سعید بر ارائه راه‌حل‌هایی چون ترمیم شکاف‌های یادشده تأکید ورزیده‌اند. سعید به‌خصوص بر وجه فرهنگی تجدد و آثار ادبی و هنری به سود و به زیان امپریالیسم و نقش آنها در توسعه مناقشه‌های سیاسی استعمار تأکید می‌ورزد (سعید، ۱۳۸۲). همچنین در حوزه جغرافیای سیاسی-انتقادی که پسااستعماری دیدگاه حاکم بر آن است، باید به‌صورت ویژه از ایو لاکست<sup>۱</sup>، کارشناس مغربی جغرافیای سیاسی استعمار نام برد که یکی از دو سردبیر نشریه «هرودوت: مجله جغرافیا و ژئوپلیتیک»<sup>۲</sup>، استاد و رئیس مؤسسه فرانسوی ژئوپلیتیک<sup>۳</sup> در دانشگاه پاریس بوده است. وی پژوهش‌های گسترده‌ای در زمینه تضادهای استعمار فرانسه در الجزایر و مراکش انجام داده است.

### ۳. تضادهای استعماری، معضلاتی پیش روی جهانی‌شدن

واژه جهانی‌شدن امروزه دربرگیرنده معانی فراوان و گاه متناقضی است، اما عناصر محتوم آن که در تمامی تعاریف دیده می‌شوند، عبارت‌اند از: ارتباط تنگاتنگ آن با نوگرایی و مبتنی بودن آن بر تمدن غرب (کچویان، ۱۳۸۵: ۱۱). همین دو عامل کافی است که بتوان درهم‌تنیدگی جهانی‌شدن با استعمار را نیز نشان داد. از سویی، پیامدهای نخواستاری در جوامع غربی به دلیل پیوند آن با فرهنگ مسیحی متفاوت از شرق است (Dubois, 2011: 9-21). نوگرایی با اینکه طی سه سده گذشته با سنت‌های کهن فرهنگ مسیحی از جمله اخلاقیات، برخورد سختگیرانه‌ای داشته، از آنجا که محصول دگرگونی‌های همین تمدن بوده، با آن تطابق یافته است (Nadoulek, 2005: 23). در مقابل، تمدن شرق در حینی که سعی در استفاده از الگوهای غربی دارد، به علت الهام از تمدنی متفاوت، دچار سردرگمی و تضاد شده است (لوئیس، ۱۳۸۱: ۲۷). از دیگر سو، به نظر می‌رسد که در هریک از جوامع غیرغربی، شیوه‌های پذیرش جهان نوگرا متفاوت بوده و در نتیجه، چگونگی خوانش اولیه الگوهای غربی، تعیین‌کننده عکس‌العمل‌های متفاوت کشورهای مختلف بوده است. از این رو بعید نیست که جهانی‌شدن نیز، با درون‌مایه غربی خود، به سرنوشت نوگرایی دچار شود و این پدیده در جوامع غیرغربی، معضلات بنیادی ایجاد کند.

بدین ترتیب، مطالعه اجمالی استعمار، به‌عنوان پدیده‌ای که برای نخستین بار عناصر نوگرایی اروپایی را به سایر جوامع تحمیل کرد، اهمیت می‌یابد، زیرا استعمار نقطه آغازین تضادهایی بوده است که در دوران نوگرایی و اکنون در روند جهانی‌شدن به‌عنوان مناقشه‌ها بین شرق و غرب شناخته می‌شوند (Huntington, 1993: 22-49). همچنین در کشورهایی که استعمار

1. Yves Lacoste

2. Hérodote: Revue de Géographie et de Geopolitique, <https://www.herodote.org/>.

3. Institut Français de Géopolitique, <https://www.geopolitique.net/>.

ساختارهای اجتماعی آنان را برهم زده، آسیب‌های جهانی شدن بی‌گمان پررنگ‌تر خواهد بود و این مسئله ضرورت مطالعه تضادهای استعماری و پیامدهای نوگرایی (با محتوایی غربی) را بیش از پیش برجسته می‌کند. اگرچه برایندهای نخستین نوگرایی برای هر سلیقه‌ای مورد پسند بود و نوگرایی در نهایت، سعادت‌مندی انسان را خواستار بوده (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۳)، لکن دگرگونی‌های فرهنگی حاصل از آن مطلوب همه ملت‌ها نبوده و به نتایج درخشانی نرسیده است. چنین است که برای مثال، فوکویاما<sup>۱</sup> استقبال نکردن جوامع اسلامی از نوگرایی را تخریب زیرساخت‌های بومی و سنت‌های آن می‌داند (کچویان، ۱۳۸۵: ۸۹).

از منظر مبانی اقتصادی نیز جهانی شدن که نیروی محرکه این پدیده است، ایجاد دگرگونی‌های فرهنگی با هدف دست‌اندازی به منافع اقتصادی بیشتر، همانند آنچه استعمار و کنترل جهان غیرغربی طالب آن بوده، حائز اهمیت است (سعید، ۱۳۸۲: ۲۸۰). حتی با نگاه به دستاوردهای مدنی غرب که امروزه مورد نکوداشت قرار گرفته و جنبه جهانشمول پیدا کرده‌اند، در دوران جهانی شدن با این مسئله روبه‌رو خواهیم شد که نمی‌توان به‌آسانی به فرهنگی اعتماد کرد که سابقه ضدیت با سایر فرهنگ‌های غیرخودی به‌ویژه در دوران استعمار را داشته است. ادوارد سعید در این زمینه می‌گوید: «بسیاری از انسان‌دوستان حرفه‌ای در نهایت نمی‌توانند میان اعمال شرارت‌آمیزی چون بردگی، استعمار، ستمگری‌های نژادی و سلطه‌های امپراتوری از یک‌سو و شعر، داستان و فلسفه آن اجتماعاتی که دست به چنین اقدام‌هایی می‌زنند ارتباطی یابند» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۸). البته باید گفت که جهانی شدن به رفع برخی تضادهای استعمار و حتی برجسته شدن نقاط مشترک میان فرهنگ‌های غیرغربی با الگوهای غربی منجر شده است که این مهم در نهادهای نوین فرهنگی الجزایر و مراکش بسیار مشهود است. بنابراین، قضاوت در مورد پیامدهای فرایندهای جهانی شدن با وجود شکاف‌های فرهنگی از زمان استعمار، باید بسیار محتاطانه باشد. از این‌رو شایسته است که افزون‌بر شناخت ابعاد جهانی شدن، پیامدها و نتایج استعمار بر فرهنگ و تضادهای استعماری نیز بررسی شوند.

#### ۴. ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مغرب<sup>۲</sup> تا پیش از استعمار فرانسه

در دوران شکل‌گیری خلافت اسلامی و در متصرفات جدیدی که در فراسوی آنها مردمان غیرمسلمان زندگی می‌کردند، آمیخته‌ای از فرهنگ اسلامی اصیل و فرهنگ کهن آن مناطق

##### 1. Francis Fukuyama

۲. مغرب (Maghreb) در زبان فرانسه یک اصطلاح منطقه‌ای است، و به مجموع سه مستعمره پیشین فرانسه یعنی تونس، الجزایر و مراکش اطلاق می‌شود، و ساکنان این منطقه را مغربی می‌نامند. در زبان فارسی منظور از مغرب همان مراکش است و در زبان عربی هر دو کاربرد را دارد.

به‌وجود آمده بود که با اصول اسلام در شبه‌جزیره عربستان تفاوت‌هایی عمیق داشت (عزتی، ۱۳۹۴: ۱۶۷). همین مسئله رفته‌رفته موجب پیدایش فرق و مذاهب گوناگون، متفاوت و گاهی متضاد با شریعت اسلام شد. شمال آفریقا که مأمن قبایل غیریکجانشین بود، شکل جدیدی از اسلام را تجربه کرد که مبتنی بر تساهل و قرائت صوفیانه‌ای از اسلام بود. بستر ایجاد چنین شکلی از اسلام، ریشه در فرهنگ بربرها<sup>۱</sup>، نزدیکی با دنیای مسیحیت و حضور مکتب فقهی مالکی داشته است. در هر دو مراکش و الجزایر، «سید» بودن یا «شریف» بودن ویژگی‌ای بود که در میان صوفیان بیش از آنکه جنبه دینی داشته باشد، جنبه اجتماعی داشت. امر تشریح در شمال آفریقا بر عهده سازمان «مرابطان»<sup>۲</sup> بود، اما از آنجا که این سازمان بدون مرکزیت بود، نظارتی هم بر کارکرد یکسان آن وجود نداشت و از این‌رو اشکال، روش‌ها و مکاتب گوناگون صوفیان در آنجا پدید آمد. نتیجه این گوناگونی، انعطاف‌پذیری اجتماعی در میان گروه‌های مرابط بود. برادری و توصیه به دوستی، از ارکان اصلی تفکر صوفی در شمال آفریقا بوده و است (ترنز، ۱۳۸۷: ۱۳۰-۹۹). در واقع، زندگی عشیره‌ای و مبتنی بودن آن بر نظام سیدها، شریف‌ها و مرابط‌ها و نقش فعال اجتماعی آنها سبب شده بود که حاکمان پیش از استعمار هیچ‌گاه نتوانند نظارت قطعی بر سرزمین‌های مغرب را به‌دست آورند. «زوایای مرابطان و صوفیان» کارکردهای اجتماعی مهمی داشتند، از جمله مشاوره حقوقی، خلوت‌گزینی دینی و انجمن‌های کمک‌کننده و در نظر مریدان، اماکن متصوفه «زاویه‌ها»<sup>۳</sup>، دارای برکت بودند (ترنز، ۱۳۸۷: ۱۳۰-۹۹). با این حال پس از ورود فرانسویان قدرت مرابطان حذف و ساختار نظام برادری دچار لغزش شد.

در مجموع، جغرافیای سیاسی آن به‌گونه‌ای بوده که از دوران تسلط امپراتوری روم بر این منطقه و تا پیش از استعمار فرانسه، همواره سرزمینی که اکنون آن را کشور مراکش می‌نامیم، از استقلال نسبی برخوردار است و از وجود یک دولت-ملت کهن حکایت می‌کند. چنین شرایطی موجب شد که در دوران استعمار، این کشور تنها به‌عنوان سرزمین برخوردار از پشتیبانی فرانسه شناخته شود. سلسله سلاطین مراکشی که فرمانروایی آنان به صدر اسلام می‌رسیده است، به اندازه‌ای حکومت مسلمین را در این کشور تثبیت کرده بوده که هم در زمان تحت‌الحمایگی و نیز پس از استقلال مراکش در ۱۹۵۴ همچنان خاندان «علویان» در آن کشور بر مسند قدرت باقی مانده‌اند. از سویی ادغام فرهنگی مردم این خطه با فرهنگ اسپانیا که با

۱. بربرها یا آمازیغ‌ها، اقوامی در مناطق شمال آفریقا هستند.

۲. مرابط به معنی رباط‌نشین است، و بیشتر در کشورهای اسلامی شمال آفریقا به درویشان و متصوفان خطاب می‌شد (ترنز، ۱۳۸۷: ۹۹).

فتح آندلس به دست مسلمانان اتفاق افتاده بود، به استقلال و قدرت سیاسی حاکمان مراکش کمک کرده است. در مقابل، در الجزایر و سایر مناطق شمال آفریقا، شهرنشینی به صورت اندک و محدود به سواحل مدیترانه بوده است. از آنجا که جمعیت این مناطق پراکنده و از اقوام متعدد تشکیل شده بود، این نواحی همواره پیوسته شده به یک امپراتوری بوده‌اند و بدین سان در الجزایر هیچ‌گاه تا زمان استقلال حکومت مستقلی وجود نداشته است. در مجموع می‌توان گفت که استعمار فرانسه در شمال آفریقا به سبب برخورد با فرهنگ بسیار متفاوت، کهن و غنی، و در عین حال عزم جدی به ایجاد دگرگونی‌هایی در ساختار آن، خود را در مقابل چالشی سخت قرار داده است.

##### ۵. مصادیقی از بروز تضادهای اجتماعی - سیاسی استعمار فرانسه در مغرب

تفاسیر فرانسویان از استعمار شمال آفریقا ریاکارانه تلقی شده و در فقر نگاه‌داشتن مردم این سرزمین را پاسداری استعمار از شیوه‌های زندگی سنتی دانسته‌اند (سعید، ۱۳۸۲: ۲۶۴). در مقابل، نهضت‌های ضد استعماری مغرب نیز گرفتار تضاد در رویه و اهداف خود شده‌اند و به نحوی که خواهیم دید، اگرچه آنها به موفقیت‌های سیاسی مانند استقلال دست یافته‌اند، لکن از منظر تسامح با فرهنگ غرب، همچنان مسائل مهمی در این دو کشور حل نشده باقی مانده است. با هدف بررسی چگونگی اثرگذاری این تضادها، در ادامه موارد مهمی بیان خواهد شد.

استعمار الجزایر از سوی فرانسه ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد، زیرا هم از نوع بهره‌برداری<sup>۱</sup> و هم از نوع استقرار جمعیت<sup>۲</sup> (مانند مستعمره‌های قاره آمریکا) بوده است. چنین وضعیتی گسست‌های اجتماعی و تضادهای فرهنگی را در جامعه میزبان بیشتر کرد. تضادها در مراکش به دلیل نوع استعمار و همچنین شرایط جامعه میزبان با شدت کمتری ادامه یافت. در سده نوزدهم، مناطق حاصلخیز سواحل الجزایر اهمیت فوق‌العاده‌ای برای سرمایه‌داری فرانسه داشت و مقدمه‌ای بر فرانسوی‌سازی الجزایر شد. برای مثال، در دهه ۱۸۷۰، بحران در کشاورزی فرانسه که موجب آسیب دیدن صنعت شراب‌سازی آن کشور شد، انگیزه اصلی هجوم کشاورزان و پیشه‌وران فرانسوی این صنعت به کشتزارهای حاصلخیز الجزایر و گسترش وسیع تولید و صادرات شراب بوده، درحالی‌که صنعت شراب‌سازی اساساً در یک کشور مسلمان قابل پذیرش نبوده است (Lacoste, 2007:17-34). همچنین در اواخر ید نوزدهم، برای اروپاییان مقیم الجزایر<sup>۳</sup>، رونق تولید و بازرگانی منوط به استفاده از نیروی کار ارزانی بود که لزوماً به دانستن زبان فرانسه نیاز داشت. لکن یادگیری زبان فرانسه نه فقط از سوی اعراب

1. La colonisation d'exploitation  
2. La colonisation de peuplement  
3. Les pieds noirs



تقبیح می‌شد، بلکه فرانسویان نیز به دلیل امکان ایجاد همترازی اجتماعی اعراب با آنان، در زمینه آموزش همگانی زبان فرانسه نگران بودند، مسئله‌ای که زمینه افزایش تضادها را بیشتر فراهم کرد (Lacoste, 2007: 17-34). همچنین ارزش‌های لیبرال جامعه فرانسوی پس از انقلاب ۱۷۸۹ که توأم با نفی ارزش‌های سنتی و اخلاق مذهبی بود، با مهاجرت فرانسویان به مراکش، الجزایر و تونس نیز سرایت کرده بود. چنین الگوهای رفتاری در تضاد کامل با ارزش‌های جامعه اسلامی و سنت‌های آن تلقی می‌شد (Durant & Durant, 1975: 131-134).

مسئله شهروندی و محدودیت‌های ناظر بر حقوق شهروندی نیز از تضادهای دیگر استعمار فرانسه بود. اعطای شهروندی فرانسه وعده‌ای منطقی بود که هیچ‌گاه به ثمر نرسید. در واقع، درحالی‌که خاک الجزایر نه یک مستعمره، بلکه همچون استانی از فرانسه محسوب می‌شد، صاحبان اصلی آن، یعنی اعراب، شهروندان فرانسه محسوب نمی‌شدند (Liauzu, 2007: 58). الگوهای اجتماعی ارائه‌شده از سوی فرانسه نیز نتایج متناقضی در بر داشتند: برنامه‌های جذب و یکسان‌سازی<sup>۱</sup> و مأموریت تمدن‌سازی<sup>۲</sup> هیچ‌گاه به‌طور کامل و جدی دنبال نشدند که نتیجه آن تسلط قوانین متناقض سکولار بر عرف‌های آفریقایی بود. اجرای ناقص چنین سیاست‌هایی، شکاف‌های عمیقی میان فرهنگ فرانسوی و فرهنگ جوامع میزبان ایجاد کرد. اگر این برنامه به‌صورت کامل اجرا می‌شد یا هیچ‌گاه اجرا نمی‌شد، ممکن بود در دهه‌های بعدی، از میزان خشونت‌ها و صدمات اجتماعی کاسته شود. فرانسه به‌ویژه در قبال مردم‌سالاری الجزایر موضع مبهمی داشت که این با ایده‌های اصیل تفکر فرانسوی ناشی از انقلاب ۱۸۷۹ که فرهیختگان الجزایری با آن آشنا بودند، در تضاد بود.

شایان یادآوری است که در خلال جنگ جهانی اول بسیاری از مردم مغرب برای اولین بار تحت عنوان سرباز، به متروپل قدم نهادند (Liauzu, 2007: 41). این دیدار، باورهای مردم مغرب را دچار دگرگونی کرد؛ آنان رفاه و شکوه متروپل را (به‌درستی یا به‌تصور)، نتیجه به‌یغما رفتن دسترنج خود و منابع کشورشان پنداشتند؛ تصویری که به خصومت بیشتر با فرانسه دامن زد. به‌ویژه شرکت گسترده در جنگ و جان باختن برای فرانسه، رفته‌رفته آنان را دچار تردید کرد (Liauzu, 2007: 43). در مورد اعطای استقلال به مستعمره‌ها نیز سیاست اتخاذشده از سوی فرانسه، سیاستی دوگانه بود: در خلال جنگ جهانی دوم، گلیست‌های<sup>۳</sup> ضدنازی و نیروهای متفقین در مستعمره‌ها نیز حضور داشتند که برگ برنده آنان برای همراه‌سازی مردم مستعمره‌ها بر ضد دولت ویشی<sup>۴</sup>، وعده استقلال بود؛ دوگلی با اینکه خود را طرفدار استقلال

1. La politique d'intégration
2. La mission civilisatrice

۳. جریان فکری-سیاسی وابسته به اندیشه‌های ژنرال دوگل.

۴. دولت راست‌گرای بخش مستقل فرانسه در خلال جنگ دوم جهانی که دست‌نشانده آلمان نازی بود.

مستعمره‌ها معرفی می‌کرد، اما به دلیل شرایط جنگی، پرداختن به آن را در تضاد با منافع فرانسه می‌دید و می‌بایست این موضوع را حداقل تا خاتمه جنگ به تعویق اندازد؛ به‌ویژه اینکه دوگل خود رهبر فرانسه آزاد نیز بود و از دست دادن مستعمره‌ها می‌توانست جایگاه وی را در شرایط جنگی متزلزل سازد (کوبان، ۱۳۹۳: ۲۲۳-۲۱۶). در این میان، حضور امریکایی‌ها و حمایت‌های آنان از مردم مغرب در مقابل آلمان و فرانسه، تا حدودی سیاست‌های دوگل را به چالش می‌کشید (Sehimi, 1990: 37). پس از جنگ نیز خواسته‌های ناسیونالیستی و استقلال‌طلبی در مغرب که هم از سوی آمریکا و هم از سوی شوروی تقویت می‌شد، در کنار بحران ناشی از عدم اعطای حق شهروندی، از تحقق ایده دوگل مبنی بر ایجاد «اتحادیه فرانسه»، اتحادیه‌ای همانند اتحاد جماهیر شوروی، متشکل از فرانسه و مستعمره‌های خود و با هدف ایجاد قطب سوم جهان جلوگیری کرد (Liauzu, 2007: 622). جریان‌های مخالف با استعمار نیز دچار تضادهای نظری و عملی بودند. برای مثال آنچه در الجزایر، مراکش و تونس به‌عنوان ملی‌گرایی دنبال می‌شد، در تقابل با هدف جهانشمول‌امت‌واحد اسلامی قرار داشت. ایده‌های مارکسیستی نیز در به رسمیت شناختن جنبش‌های شرقی تعلل می‌کردند و نگاهی غرب‌محور داشتند.

پس از استقلال این کشورها، شکل استعمار در جهان نوین تغییر کرد، ولی نه تنها شکاف‌های حاصل از استعمار از بین نرفت، بلکه آسیب‌های جهان نوگرا نیز به آن اضافه شد که خود را به‌صورت نارضایتی اجتماعی و ظهور نظریات گمراه‌کننده و افراطی در عرصه مبارزه با استعمار نشان داد (سعید، ۱۳۸۲: ۳۹۹). در این زمینه، اقدام‌های فرانسه بیشتر مربوط به حل درگیری‌های بعدی معلول این تضادها بوده است. البته استعمار فرانسه همچنین سبب شد تا پس از استقلال، مراکش و الجزایر آماده ورود به منظومه ارتباطات جهانی باشند؛ نهادهای مورد نیاز چنین تحولی در دوران استعمار و با استعانت از ارزش‌های فرهنگی فرانسه، تا حدودی پیشتر ایجاد شده بودند.

## ۶. تضادهای استعماری و رویکرد مراکش و الجزایر در خصوص الگوهای فرانسوی نهادسازی مدنی و اجتماعی

در مورد ضرورت مقوله نهادسازی در مستعمره‌ها، سه عامل را می‌توان برشمرد: نخست، علاقه جریان‌های درون سرزمینی به انجام اصلاحات و نوگرایی؛ دوم، جهانشمول شدن ارزش‌های نوگرایی غرب و سوم، ضرورت ایجاد ساختارهای لازم برای پیشبرد اهداف استعماری. گسترش الگوهای فرانسوی و تغییر ساختارهای سیاسی-اجتماعی که در مراکش و الجزایر هم در دوران استعمار و هم پس از استقلال اتفاق افتاد، نتایج متفاوتی را در این دو کشور در پی

داشته است. در ادامه، به تأثیر چند الگوی غربی که از سوی فرانسه و در خلال استعمار و پس از استقلال در الجزایر و مراکش اجرا شدند، می‌پردازیم:

## ۶. ۱. نظام حقوقی و سیاسی در مراکش و الجزایر

### ۶. ۱. ۱. حکومت و قانون اساسی

مراکش پیش از استعمار، با نظام پادشاهی مطلقه اداره می‌شد و الجزایر سرزمینی تحت تسلط امپراتوری عثمانی به‌شمار می‌رفت. مراکش پس از استقلال، اگرچه همچنان عنوان پادشاهی را محفوظ داشت، این پادشاهی مشروطه و بهره‌مند از بسیاری از ارکان دموکراسی غربی بود. ارتباط ژنرال دوگل با مراکش و نقش وی در آن کشور در دوران جنگ جهانی دوم تا پس از استقلال و تأثیرگذاری او بر ملی‌گرایی مراکشی، بر الهام‌پذیری قانون اساسی این کشور از فرانسه افزوده است. در این دوران، ژنرال دوگل نه تنها نماد فرانسه مدرن بود، بلکه میراثی از تمدن کهن فرانسه، انقلاب ۱۷۸۹ و جریان‌های پس از آن و پیشرفت‌های معاصر اقتصادی و فناوری فرانسوی به حساب می‌آمد و در نهایت نماد ملی‌گرایی و میهن‌پرستی فرانسه قلمداد می‌شد. برخلاف الجزایر، سفرهای متناوب دوگل به مراکش با استقبال سلطان و مردم روبه‌رو می‌شد و عواملی همچون ریاست فرانسه آزاد در دوران جنگ جهانی و تلاش‌هایش برای استقلال سوریه و لبنان، تأثیر وی بر ملی‌گرایی مراکشی را دوچندان کرده بود (Sehimi, 1990: 33). بدین ترتیب نقش دوگل در توسعه معاصر مراکش را نمی‌توان نادیده گرفت.

تثبیت و استقلال نظام پادشاهی مراکش در قانون اساسی ۱۹۶۲ در شرایطی انجام گرفت که در همان سال در فرانسه، ژنرال دوگل با همه‌پرسی ۲۲ اوت به هدف خود (انتخاب رئیس‌جمهور فرانسه با آرای عمومی و نه کالج الکترال) رسید.<sup>۱</sup> جمهوری پنجم فرانسه که در بدو تأسیس، دوره ریاست جمهوری آن هفت سال بود، به حکومتی معروف شد که ریاست آن را «پادشاه جمهوری‌خواه» می‌نامیدند (ایوبی، ۱۳۹۶: ۶۱) و این جمهوری الهام‌بخش قانون اساسی جدید مراکش شد. الگو قرار دادن جمهوری پنجم فرانسه، به سبب وجود اختیارات وسیع برای رئیس‌جمهور، تعارضی را متوجه ساختار پادشاهی مراکش نمی‌کرد. چنین ساختار مشابهی زمینه قرابت دو رهبر، یعنی محمد پنجم (و سپس حسن دوم) را با ژنرال دوگل فراهم آورد و در نیمه دوم سده بیستم به سیاست خارجی باز در مراکش منجر شد که کمک‌های فرانسه را در زمینه‌های مختلف به همراه داشت. افزون‌بر تأثیر جنبش‌های ملی‌گرا، استفاده از تجربه حدود دو قرن جامعه فرانسوی در شرایط پرآشوب سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰، در نقش تسریع‌گری

۱. مجمعی از اعضای پارلمان، مشاوران، برگزیدگان شهرداری‌ها، ژنرال‌ها و غیره جهت انتخاب رئیس‌جمهور در ابتدای جمهوری پنجم.

اجتماعی برای مراکشی‌ها پدیدار شد و با استفاده از آمادگی خود آنان دگرگونی‌های اجتماعی لازم را به‌وجود آورد. چنین بود که حسن دوم (دومین پادشاه مراکش پس از استقلال) نیز با الهام از روش دوگل، به همه‌پرسی و نهادسازی در مراکش و البته با تفاوت‌هایی با مدل فرانسوی آن می‌پرداخت. شایان یادآوری است که قانون اساسی مراکش به‌روشنی متضمن ترکیبی از نظام سنتی با برخی الزامات جهان نوگراست که فرانسه آن را به مراکش معرفی کرده بود. قانون اساسی مراکش پس از استقلال، از دو نوع مشروعیت بهره‌مند است: نخست مشروعیت ذاتی که نشأت‌گرفته از جایگاه پیشین پادشاه (خلیفه) است و دیگری مشروعیت قراردادی، الهام‌گرفته از لیبرال‌دموکراسی. مشروعیت اول برگرفته از مراکش سنتی است که تا زمان استقلال پاسخگو بوده است. مشروعیت دوم برگرفته از فرهنگ و سیاست فرانسوی و افکار عمومی مراکش است که در نهایت به راهبردی به‌منظور ویرایش قانون اساسی جدید با حفظ سنت‌ها انجامید.

در قانون اساسی جدید پادشاه در قامت «فرمانده باورها»<sup>۱</sup> (باورهای مذهبی)، عنوانی مشروع و برابر با جایگاهی سیاسی پدیدار شد. همچنین قانون اساسی از مفاهیمی که از سوی دوگل در سخنرانی بایو<sup>۲</sup> ارائه شده بود، بهره‌مند شد. به بیان دیگر، اراده مطلق پادشاه در قانون اساسی هجدهم نوامبر ۱۹۶۲ به‌صورت شفاف تدوین شده و وجهه خلافت سنتی‌اش را حفظ کرده است. با وجود این، قانون اساسی وجهه نوگرایی خود را نیز داراست (Sehimi, 1990: 105). در کنار نهادهای دموکراتیک، در قوانین اساسی بیشتر کشورهای اسلامی، وظیفه‌ای که از سوی ملت‌ها برای حفظ سنت‌ها و باورهای ملی-دینی بر دوش حکومت‌ها گذاشته شده، در قالب حکومت مادام‌العمر فرد اول حکومت تبلور یافته است. از نیمه دوم سده بیستم این مسئله متناقض با اصول دموکراسی نظام‌های نوگرایی غربی، به مناقشه‌های داخلی و منطقه‌ای به‌ویژه در خاورمیانه و شمال آفریقا منجر شد. در مراکش، تناقض بین وجهه دموکراتیک قانون اساسی مراکش با نظام سیاسی پادشاهی مندرج در آن نیز انتظار وقوع ناآرامی را به‌همراه داشته، لکن این کشور موفق به ایجاد توازن نسبی بین گروه‌های سیاسی شده است، البته عوامل ژئوپلیتیک در این خصوص تأثیرگذارند (عزتی، ۱۳۹۴: ۸۲).

در الجزایر، قانون اساسی پس از استقلال، مانند مراکش و تونس، با الهام از معیارهای نوین بین‌المللی، ساختارها و نهادهای فرانسوی و معیارهای به‌جای‌مانده از استعمار تدوین شد. لکن قانونگذاری در این کشور با چالش مهمی به نام سهم‌خواهی گروه‌های مبارز در جنگ به‌ویژه

## 1. Le commandeur des croyances

۲. Discours de Bayeux سخنرانی‌های معروف دوگل در شهر بایو در ۱۹۴۴ و ۱۹۴۶ که وی در آن به ایراد نظریات خود در خصوص دموکراسی و آزادی به‌ویژه در زمینه لزوم استقلال مستعمره‌ها پرداخت (Bourel, 2016 : 348).

حزب آزادی‌بخش ملی الجزایر (اف.ال.ان)<sup>۱</sup> روبه‌رو شد. این حزب نقش اساسی در مبارزات استقلال و جنگ الجزایر داشت و پس از استقلال نیز نظام تک‌حزبی الجزایر بر محوریت این آن شکل گرفت (Bourel, 2016 : 364). در ضمن، خصومت با استعمار نیز باید در ساختارهای آتی این کشور لحاظ می‌شد. از ویژگی‌های ملت الجزایر که در قانون اساسی این کشور ذکر شده، مبارزه علیه عواملی بود که هویت اسلامی و ارزش‌های آنان را به مخاطره انداخته بوده است (1: Gouvernement, 2016). در مجموع، الجزایر پس از استقلال و پس از توافق اویمان<sup>۲</sup> به‌صورت جمهوری دموکراتیک با محوریت اعراب مسلمان و با تأکید بر «تجربه قدرت توسط مردم» معرفی شد. همچنین قانون اساسی الجزایر بر آزادی احزاب، سوسیالیسم، ممنوعیت سوءاستفاده از قدرت، استقلال نهادها، حق رأی برای زنان و اعلامیه جهانی حقوق بشر تأکید دارد و ملت الجزایر را فلاحان، کارگران و روشنفکران انقلابی قلمداد می‌کند (اگرچه در عمل، بیشتر این موارد تا ۱۹۶۵ مدنظر قرار گرفتند) (Hubert, 1966: 135-159). در قانون اساسی پس از استقلال الجزایر، دیدگاه‌ها و اصول اعلامی حزب آزادی‌بخش ملی الجزایر (اف.ال.ان)، اساسی‌ترین بخش و زیربنای قانون اساسی این کشور به‌شمار می‌رود. نظام تک‌حزبی (اف.ال.ان)، نشان‌دهنده نظام دموکراتیک معیوبی همانند سایر کشورهای تازه استقلال‌یافته خاورمیانه از جمله عراق، سوریه و مصر بوده است که از همان فردای استقلال، این کشور را درگیر مسائل داخلی از جمله سقوط دولت بن‌بلا<sup>۳</sup> کرد. واقعیت این است که آسیب‌های استعمار و جنگ الجزایر، بستر نگرش‌های منفی به غرب را در این کشور ایجاد کرده است (سعید، ۱۳۸۲: ۲۸۰). جنگ داخلی ۱۹۹۱ و حکومت شبه‌دیکتاتوری و طولانی‌مدت عبدالعزیز بوتفلیقه<sup>۴</sup>، رئیس‌جمهور مستعفی الجزایر، مؤید نظام ناکارآمد سیاسی در این کشور است.

مقایسه وضعیت دموکراسی در این دو کشور می‌تواند به درک چگونگی و میزان الهام‌بخشی فرانسه در تدوین قوانین اساسی آنان کمک کند. طبق برآورد مجله *اکونومیست* در رتبه‌بندی دموکراسی کشورهای جهان در ۲۰۱۸، از مجموع ۱۶۷ رتبه، الجزایر رتبه ۱۲۶ در جهان و رتبه ۹ در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را داراست. این رقم برای مراکش با وجود حکومت پادشاهی، رتبه صد جهانی و ۳ منطقه‌ای را نشان می‌دهد (Economist Intelligence, 2019) که بازگوکننده وضعیت واقعی حاکمیت بدون در نظر گرفتن عنوان حکومت است. در مجموع، الجزایر همانند مصر و لیبی رتبه پایین‌تری در رتبه‌بندی دموکراسی دارد. طبق این گزارش، از جمله زیرشاخص‌هایی که سبب افت این کشورها در رتبه‌بندی دموکراسی شده

#### 1. Front de Libération Nationale Algérien (F.L.N)

۲. Les accords d'Evian، مجموعه توافقی‌هایی که در ۱۹۶۲ استقلال را به الجزایر اعطا کرد.

۳. Ahmed Ben Bella، مبارز ملی الجزایر و نخستین رئیس‌جمهور این کشور پس از استقلال.

۴. Abdelaziz Bouteflika، رئیس‌جمهور مستعفی الجزایر که به مدت بیست سال بر مسند قدرت بود.

است، مربوط به «میزان مشارکت سیاسی و کارآمدی نظام انتخاباتی» است. در برداشتن گروه‌های مختلف اجتماعی به دلیل وسعت زیاد، می‌تواند از میزان مشارکت سیاسی به علت اختلاف فرهنگی شمال و جنوب صحرا بکاهد و نظام انتخاباتی را با چالش روبه‌رو کند. براساس این گزارش، از عوامل دیگر اختلاف رتبه بین الجزایر و مراکش ناشی از زیرشاخص «میزان کارآمدی دولت» است: دولت در الجزایر با وجود ملی بودن و با وجود استقلال قوا که در قانون اساسی آن ذکر شده، در مقایسه با مراکش با اختلاف زیادی ناکارآمدتر معرفی شده است. با این همه هر دو کشور در دو زیرشاخص «آزادی‌های مدنی» و «فرهنگ سیاسی» تاحدی هم‌رده بوده، و به رده کشورهای پیشرفته نیز تا حدودی نزدیک‌اند؛ و به نظر می‌رسد اینها از یادگارهای دوران استعمار باشند (Economist Intelligence, 2019).

#### ۶. ۱. ۲. نظام قضایی

یکی از مهم‌ترین پدیده‌هایی که می‌تواند روند جهانی شدن در سده بیستم را تشریح کند، مجهز شدن کشورها به نظام‌های قضایی نوین است. به عبارت دیگر، از اوایل سده بیستم، عدم تطابق قوانین با نیازهای روزمره جوامع، ضرورت به‌روز کردن مقررات و رویه‌های قضایی پیشین را متجلی کرد. افزون بر این، ضرورت حفظ امنیت جانی استعمارگران در مستعمره‌ها ایجاب می‌کرد که به‌ویژه قوانین جزایی سنتی هرچه زودتر مطابق با قوانین اروپایی اصلاح شوند. در این زمینه، با اینکه ساختار نظام قضایی فرانسه شباهت‌هایی با ساختار حقوقی اسلام داشت، لکن این نظام در تطابق با عرف و سنت‌های قبایل شمال آفریقا ناتوان بود. در بین نظام‌های حقوقی معاصر، در غرب دو نظام اصلی حقوقی وجود دارد: نظام «کامن‌لا»<sup>۱</sup> که از هشت قرن پیش در انگلستان رواج داشت و در حال حاضر افزون‌بر آنجا در امریکای شمالی، نیوزلند، استرالیا و غیره نیز این نظام حاکم و مبتنی بر رویه قضایی<sup>۲</sup> و عرف‌های دادرسی و نیز تا حدودی قوانین مصوب است و دیگری نظام رومی-ژرمنی<sup>۳</sup> که بیشتر در اروپای قاره‌ای دیده می‌شود و مبتنی بر قوانین موضوعه و تا حدودی رویه‌های قضایی است (داوید، ۱۳۹۵: ۲۰). در جریان استعمار در جوامع اسلامی، بسته به خصوصیات هر جامعه، تضادهایی بین شریعت اسلامی با اعمال حقوق غربی پدیدار شد. به نظر می‌رسید که فقه به‌عنوان ساختار حقوقی شکل گرفته در سده دهم میلادی، پاسخگوی بسیاری از نیازهای حقوقی مستعمره‌ها نبوده و در نتیجه اصلاحات قضایی و لاقفل تلفیق آن با حقوق و مقررات جدید، امری ضروری می‌کرد

---

1. Common Law  
2. Jurisprudence  
3. Romano- Germanique

(داوید، ۱۳۹۵: ۴۵۴). چنین بود که استعمار فرانسه نیز نهادسازی قضایی را در الجزایر و مراکش در دستور کار خود قرار داد.

با وجود این، اصلاحات قضایی برای جوامع مسلمان شمال آفریقا به‌سادگی میسر نبود؛ از یک‌سو عرف‌های محلی و قبیله‌ای وجود داشتند که حقوق فردی در آن جایگاهی نداشت و حقوق قبیله‌ای که درک ایستایی از جهان داشت و تغییر و پیشرفت را پذیرا نمی‌شد، در اولویت بود (داوید، ۱۳۹۵: ۴۵۴). این موضوع شامل صوفیان و نظام مرابطان در الجزایر و مراکش نیز می‌شد. با این همه، آنگاه که ضرورت اصلاحات قضایی احساس شد، حقوق فرانسه (به‌ویژه کیفری) که مبتنی بر نظام رومی-ژرمنی بود، به‌دلیل کلیت در قاعده حقوقی و ماهیت ارجاع مکتوب به مانند آنچه در اسلام وجود داشت، بهتر می‌توانست با قواعد جامعه اسلامی تطابق داشته باشد (آشوری، ۱۳۸۸: ۵۵). برای مثال در نظام قضایی فرانسه، قتل جنبه عمومی داشت و برای قاتل مجازات مرگ لحاظ شده بود؛ مجازاتی که در تطابق با «قصاص» در شریعت اسلامی قرار داشت. با وجود چنین شباهتی، نظام قضایی شکل‌گرفته بر اساس حقوق فرانسه با مقاومت مسلمانان روبه‌رو شد. برای نمونه در الجزایر مجازات مرگ در جرائم ناموسی، ناقض بسیاری از عرف‌های قبیله‌ای که آبرومندی خانواده‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داد، بود. در این جرائم، پلیس الجزایر به‌علت مخفی کردن قاتل به‌دست خانواده و امتناع شهود از ادای شهادت علیه وی، قادر به دستگیری، محاکمه و اعدام برادر یا پدر قربانی نبود.

در مقابل، آنچه سیستم کامن‌لا ارائه می‌داد، بهتر می‌توانست با عرف‌های محلی مطابقت داشته باشد و حکومت بومیان را با رعایت عرف‌هایشان بیشتر پذیرا باشد (داوید، ۱۳۹۵: ۵۵۱). در هر صورت، فرهنگ عشیره‌ای، مسیر نظام قضایی نوین مغرب را با دشواری روبه‌رو کرد و استعمار فرانسه نیز عرصه را بر فرهنگ‌های بومی مغرب تنگ‌تر کرد، از این‌رو در آفریقای فرانسه‌زبان، استفاده از عرف‌ها در تدوین قوانین به قوانین جزئی و خانوادگی و حقوق املاک و زمین‌ها محدود شد. حال آنکه در آفریقای انگلیسی‌زبان وضع بهتر بود و حقوق عرفی بنا بر دلیلی که گفته شد، بیشتر مورد تأکید قرار گرفت (داوید، ۱۳۹۵: ۵۵۰).

## ۲.۶. کارکرد زبان فرانسه

زبان فرانسه پنجمین زبان دنیا با سیصد میلیون فرانسه‌زبان است (Organization Internationale de la Francophonie, 2005). در قرون وسطی، زبان فرانسه در اروپا، همسنگ زبان لاتین اهمیت داشت و امروز نیز این زبان از زبان‌های رسمی سازمان ملل تلقی می‌شود. ادبیات غنی فرانسه در سده نوزدهم و بیستم، زبانزد و سرآمد ادبیات در جهان محسوب می‌شد و از این حیث، فرانسویان از زبانشان به مانند گنجینه‌ای محافظت کرده و فرهنگ و ادبیات

فرانسه را استثنایی در فرهنگ جهانی تلقی می‌کنند (Lafon, 1994: 393-419). از حیث چنین ارزش‌گذاری فرانسویان بر زبانشان، در سیاست «تمدن‌سازی»، گسترش زبان فرانسه مانند مذهب کاتولیک و دیگر جنبه‌های تمدن فرانسه به مستعمره‌ها صادر شد. هم‌اکنون این زبان از لحاظ شمار مخاطب جزء ده زبان پرمخاطب دنیا، و نیز زبان تشخیص و زبان رسمی بیشتر سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی است (Eberhard, 2020).

همچنین زبان فرانسه در زمره زبان‌های علمی دنیا به‌شمار می‌رود (Organization Internationale de la Francophonie, 2005). برنامه‌های بسیار زیادی در شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی در سراسر جهان به زبان فرانسه وجود دارند و چهارمین زبان پرکاربرد در اینترنت، زبان فرانسه گزارش شده است (Eberhard, 2020). فرانسه از جمله کشورهای پیشرفته در صنعت رسانه و زیرساخت‌های آن است و امکان استفاده از منابع فرهنگی این کشور را برای فرانسه‌زبانان در دنیا فراهم کرده است. از اوایل سده بیستم، برای فرانسه‌زبانان مستعمره‌های پیشین، امکان دسترسی به منابع علمی و فرهنگی فرانسوی فراهم شد. هم‌اکنون نیز با وجود دسترسی به اینترنت، فرصت مناسبی در راستای استفاده از منابع فرهنگی فرانسه زبان موجود است. ۵۹/۶ درصد از جمعیت الجزایر از اینترنت استفاده می‌کنند. این رقم برای مراکش ۶۴/۸ درصد است. این نسبت برای هر دو کشور، به میانگین جهانی ۵۸/۸ درصد نزدیک و از میانگین ۳۹/۶ درصد در قاره آفریقا بالاتر است (Internet World Stats, 2021). چنین وضعی نشان‌دهنده امکان تغییر به شرایط مطلوب‌تر برای کشورهای مغربی با استفاده از ظرفیت زبان فرانسه است. این فرصت امروزه از سوی متخصصان امر توسعه، به فرصتی برای ارتقای زندگی سیاسی، اجتماعی و ایجاد محیط‌های مناسب به‌سوی توسعه همه‌جانبه تلقی می‌شود (سن، ۱۳۸۲: ۳۰). از مهم‌ترین ارکان سیاسی فرهنگی زبان فرانسه که ارتباط مستقیم با مستعمره‌ها دارد، سازمان بین‌المللی فرانسه‌زبانی (کیوآی‌اف)<sup>۱</sup> با عضویت ۸۸ کشور است. منشور این سازمان، ضمن اینکه بر خرده‌فرهنگ‌ها (تعدد فرهنگی) و بر جهانی بودن زبان فرانسه تأکید دارد، زبان فرانسه را مانند ابزاری جهت تبادل تجارب و ایجاد ارتباطات به‌شمار می‌آورد (Francophonie 2005). این سازمان نقش مهمی در رفع شکاف‌های موجود بین مستعمره‌های پیشین با فرانسه می‌تواند ایفا کند.

با وجود آنچه بیان شد، در مجموع، زبان فرانسه برای مردم مستعمره‌ها، زبان استعمار بوده است. در الجزایر، متکلمان به این زبان، همچنان به خیانت و همدستی با استعمار محکوم‌اند و اسلام‌گرایان آن را نوعی از وابستگی می‌پندارند (Lacoste, 2007: 17-34). از این‌رو با اینکه مراکش و تونس هر دو به عضویت (کیوآی‌اف) درآمده‌اند، الجزایر از عضویت سرباز زده

1. Organisation Internationale de la Francophonie (OIF)



است. ایو لاگوست متخصص مغربی- فرانسوی ژئوپلیتیک انتقادی، در خصوص از بین رفتن زبان‌های بومی معتقد است از آنجا که در بیشتر کشورهای استعمارشده جهان به‌ویژه در قاره آمریکا، به مرور و طی دو قرن، جمعیت جدیدی به آن مناطق وارد شد و ترکیب جدید جمعیتی به‌وجود آمد، زبان‌های اروپایی توانستند به زبان هویتی آنها تبدیل شوند. اما در مورد کشورهای مغربی چنین نبوده و به‌ویژه در الجزایر، از تسلط یکباره زبان فرانسه با عنوان «نسل‌کشی فرهنگی» یاد شده است (Lacoste, 2007: 17-34). با این حال، با وجود تأکید قانون اساسی الجزایر بر زبان عربی و عربی‌سازی کامل آموزش، نزدیک به نیمی از رسانه‌ها در الجزایر به زبان فرانسه هستند و از زبان فرانسه حتی در سطوح بالای کشوری و نظامی استفاده می‌شود. در جنگ داخلی الجزایر (۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲) نیز اختلاف‌ها بر سر جایگاه زبان فرانسه، سهم چشمگیری در مناقشه‌ها داشته است (Lacoste, 2007: 17-34).

### ۳.۶. گردشگری

سفر به شیوه امروزی که شامل دیدار از اماکن گردشگری و تفریحی، و استفاده از امکانات اقامتی است، پدیده‌ای است بی‌چون‌وچرا غربی که به آن می‌توان از دو دیدگاه نگریست: نخست مسئله چالش‌های صنعت گردشگری در کشورهای توسعه‌نیافته است. شیوه‌های سفر شهروندان متروپل به مستعمره‌ها از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده سفرهای معاصر که به‌عنوان یک صنعت شناخته می‌شود، هستند. اقامت افراد وابسته به متروپل در مستعمره‌ها، جدا از اهداف اداری یا گردشگری، نیازمند زیرساخت‌های مورد نیاز آنان مانند محله‌هایی به سبک اروپایی و جدا از مردم بومی، هتل‌ها، رستوران‌ها و سرگرمی‌ها بوده است. چنین فضاهایی که با فرهنگ و مذهب مستعمره‌ها سازگار نبوده، مورد بدگمانی مردم مستعمره‌ها، به‌ویژه مسلمانان قرار گرفته است. برای مثال، میدان سنتی «جامع الفنا»<sup>۱</sup> در شهر مراکش<sup>۲</sup> که محل برگزاری نماز جمعه نیز بود، به مرکز روسپی‌گری تبدیل شد (Hoerner 2007: 15-28). در نتیجه، صنعت گردشگری با مخاطره‌های زیادی مانند عملیات انتحاری که گردشگران را هدف قرار می‌دهند، روبه‌رو می‌شد. پس از ۱۱ سپتامبر، در بالی اندونزی، مصر و کازابلانکا، تجربه‌هایی تلخ برای گردشگران به وجود آمد. خواسته‌ها و نحوه زندگی مستعمره‌نشینان و مسافران متروپل، همان‌طور که ذکر شد باعث می‌شد که همواره نسبت به حضور بیگانه به‌ویژه در جوامع اسلامی، نگرشی منفی وجود داشته باشد. چنانچه از دیدگاه نظریه «انتقادی» به آن نگریسته شود، گردشگری شکل جدیدی از استعمار نوین است (Giblin 2007: 3-14).

1. Jemaa el Fna  
2. Marakkeche

با این همه، گردشگری می‌تواند به‌مثابه محرک اقتصادی نیز عمل کند و چنین است که در مراکش، گردشگری از دیدگاه دیگری نگریسته شده است: محور اصلی گردشگری در مراکش توسعه اقتصادی و ایجاد شغل است و جذب سریع سرمایه و توسعه این صنعت از سیاست‌های این کشور به‌شمار می‌آید. برای مثال، محمد ششم (پادشاه کنونی مراکش) برای جذب سرمایه‌گذاران به‌ویژه از منطقه خلیج فارس، اقدام به اعطای مجانی زمین کرد. در مجموع می‌توان گفت که نگرش اخیر به گردشگری با موفقیت‌هایی در مراکش توأم بوده است. در گزارشی در ۲۰۱۴ در نقشه ریسک سفر به کشورهای مختلف جهان، مراکش با رنگ سبز ترسیم شده بود که این رنگ هم‌رده با کشورهای امریکای شمالی و اروپا، نشان از نیاز به حفاظت عادی در هنگام سفر داشت؛ و بدین ترتیب مراکش به‌عنوان تنها کشور سبزرنگ قاره آفریقا مشخص شده بود. در مقام مقایسه، ریسک سفر به الجزایر در شمال این کشور با رنگ نارنجی که به معنای توصیه به سفر تنها برای امور ضروری و در جنوب با رنگ قرمز یعنی توصیه رسمی به خودداری از سفر به آن مناطق نشان داده شده بود (Semo, 2014). الجزایر برخلاف مراکش و تونس، دهه‌هاست که از پذیرش گردشگر خودداری کرده است، زیرا این کشور خود را رهبر کشورهای مبارز با استعمار قلمداد می‌کند. در سال‌های ۱۹۷۰، الجزایری‌ها از تونس به‌عنوان «ملت جوانان کافه‌نشین» یاد کرده‌اند. الجزایری‌ها به‌دنبال صنعتی بودند که بتواند کالا تولید کند و حال آنکه گردشگری تنها ناظر بر کسب درآمد بیشتر است نه انتقال فناوری (Giblin, 2007: 3-14). باید مطرح شود که گردشگری تنها ناظر بر درآمدهای اقتصادی نیست. علاقه به شناخت فرهنگ‌های شرقی زمینه را برای رشد گردشگری و درک فواید آن مهیا می‌کند. بازیابی هویت فرهنگی به‌ویژه برای مستعمرات، می‌تواند به ارتقای اعتمادبه‌نفس ملی بیشتر منجر شود. این امر به امکان دیده شدن سنت‌ها و رسوم مغفول کمک شایانی خواهد کرد.

## ۷. نتیجه

در این پژوهش، با توجه به فرایند نوگرایی، پیامدهای استعمار فرانسه در مراکش و الجزایر بررسی شد. نوگرایی در این دو کشور به شیوه فرانسوی، اما با دو نتیجه متفاوت رخ داده است؛ مراکش، به‌دلیل نزدیکی بیشتر با اروپا، طی سده‌ها توانسته بود به آشنایی نسبی با فرهنگ غرب دست پیدا کند. نکته‌ای که سبب شد تا ساختار فرهنگی آن سرسختی زیادی را در برابر پذیرش دگرگونی‌های ناشی از سلطه فرهنگی فرانسه در دوران استعمار نشان ندهد. الجزایر، که آسیب‌های بسیاری از استعمار فرانسه دیده بود، پس از استقلال با شعارهای ضدغربی پا به میدان گذاشت و با وجود دارا بودن ظرفیت‌های لازم توسعه، نتوانست نسبت به مراکش از

دهه‌ها پیشتر تا حدودی نحوه تعامل خود را با غرب روشن کرده بود، در تسامح با نوگرایی و جهانی شدن موفق باشد. در نتیجه، مراکش امروزه مشکلات کمتری در رویارویی با جهانی شدن دارد، و با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم بر این کشور، جهانی شدن و ابزار آن، امکان انعطاف و سازگاری بیشتری را در آینده در این کشور برای خود متصور است.

در این نوشتار، تأثیر فرانسوی‌سازی و واکنش‌های متفاوت جوامع مراکشی و الجزایری بررسی و همان‌گونه که بیان شد، دستاوردها و نیز آسیب‌های ناشی از رهاورد فرانسویان با عنوان نوگرایی برای این دو جامعه میزبان برشمرده شد. در انتها و در خصوص تغییر ساختار اجتماعی باید گفت این امر آنجایی سرمنشأ تضاد بوده است که نظام‌های کهن اجتماعی به ناگهان دچار تغییر شده‌اند. از همین روست که نقش ناخودآگاه جمعی و ابعاد روان‌شناختی هویت حائز اهمیت می‌شود. بنابراین، در مقوله جهانی شدن که با سرعت بیشتری اقدام به دگرگونی فرهنگ می‌کند، واکاوی تضادهای استعماری و تناقض‌های ناشی از نوگرایی، امری ضروری بود. این مسئله در مقایسه الجزایر راكد و با سیطره عثمانی، با مراکشی که دارای روابط طولانی با سایر فرهنگ‌ها بود و آداب اجتماعی عمومی‌تری را در خود داشت، هویداست. مشاهده شد که استعمار یکصدوسی ساله در الجزایر، با وجود دگرگونی‌های بسیار، نتوانست به اندازه نیم قرن زیر سلطه قرار گرفتن مراکش در دگرگونی‌های فرهنگی موفق باشد.

#### بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد و تمام مسائل اخلاق در پژوهش شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره را، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.

## منابع و مأخذ

### الف) فارسی

۱. آشوری، محمد. (۱۳۸۸) *آیین دادرسی کیفری*. تهران: سمت.
۲. ایوبی، حجت‌الله. (۱۳۹۶) *سیاست و حکومت در فرانسه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳. ترنز، برایان. (۱۳۹۵) *ماکس وبر و اسلام*، ترجمه سعید وصالی. تهران: مرکز.
۴. داوید، رنه. (۱۳۹۵) *نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر*، ترجمه حسین صفایی، محمد آشوری و عزت‌الله عراقی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. دروودی، مسعود؛ فاطمه صلواتی (۱۳۹۳، بهمن) «نظریه پسااستعمارگرایی و روابط بین‌الملل انتقادی»، *پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل* ۳، ۱: ۲۶-۴۳، <DOI:10.22067/JIPR.V3I15.38622>.
۶. سعید، ادوارد. (۱۳۸۲) *فرهنگ و امپریالیسم*، ترجمه اکبر افسری. تهران: توس.
۷. سن، آمارتیا کوماریم. (۱۳۸۲) *توسعه به‌مثابه آزادی*، ترجمه وحید محمودی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸. سیف‌زاده، سیدحسین. (۱۳۸۴) *مادرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست*. تهران: میزان.
۹. عزتی، عزت‌الله. (۱۳۹۴) *ژئوپلیتیک*. تهران: سمت.

۱۰. کجویان، حسین. (۱۳۸۵) *نظریه‌های جهانی‌شدن و دین؛ مطالعه‌ای انتقادی*. تهران: نی.
۱۱. کوبان، آلفرد. (۱۳۹۳) *تاریخ معاصر فرانسه*، ترجمه عباسقلی غفاری‌فرد. تهران: مؤسسه اطلاعات، ج ۲ و ۳.
۱۲. لوئیس، برنارد. (۱۳۸۱) *خاورمیانه؛ دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز*، ترجمه حسن کامشاد. تهران: نی.
۱۳. هرازی، یووال نوح. (۱۳۹۶) *انسان خردمند*، ترجمه نیک گرگین. تهران: نو.

### (ب) انگلیسی

14. Bourel, Guillaume. (2016) *Chronologie de l'histoire de France*. Paris : Hatier.
15. Dubois, Claude-Gilbert. (2011) "Introduction," *Dand L'Orient Islamique Face a L'Occident. Histoire D'Une Coexistence Tumultueuse*, 9-20. Pu Bordeaux; Pu de Bordeaux edition, <DOI:10.1163/15700658-12342423 >.
16. Durant, Will, and Ariel Durant. (1975) *The Story of Civilization: Part XI; The Age of Napoleon*. New York: Simon and Schuster, V. 11.
17. Eberhard, David M.; Gary F. Simons, and Charles D. Fennig, eds. (2020) *Ethnologue: Languages of the World*. Dallas, Texas: SIL International, 23rd ed. Available at: <http://www.ethnologue.com> (Accessed 5 February 2020).
18. Economist Intelligence Unit. (2019) *Democracy Index 2018*. London: The Economist. Available at: <https://www.eiu.com/topic/democracy-index> (Accessed 14 August 2020).
19. Giblin, Béatrice. (2007) "Le Tourisme: Un Theatre Geopolitique?" *Hérodote* 127, 4 : 3-14, <DOI:10.3917/her.127.0003>.
20. Gouvernement, Secrétariat Général du. (2016, Décembre 8) "Constitution de la Republique Algerienne Democratique et Poplaire," *Journal Officiel* 76. Available at: <http://www.joradp.dz/HFR/Consti.htm> (Accessed 22 Fbruary 2020).
21. Hoerner, Jean-Michel. (2007) "Le Tourisme et la Geopolitique," *Hérodote* 127, 4 : 15-28, <DOI: 10.3917/her.127.0015>.
22. Hubert, Michel. (1966) "Les Institutions Politiques de la Republique Algerienne," *Revue de l'Occident musulman et de la Méditerranée* 135-159, <DOI: 10.3406/remmm.1966.91>.
23. Huntington, Samuel P. (1993) "The Clash of Civilization?" *Journal of Foreign Affairs* (Council on Foreign Relations) 72: 22-49, <DOI:10.2307/20045621>.
24. Internet World Stats. (2021) "Internet Penetration in Africa, 2020-Q1- March," *internetworldstats.com* (Miniwatts Marketing Group). Available at: <https://www.internetworldstats.com/stats1.htm> (Accessed 3 July 2021).
25. Nadoulek, Bernard. (2005) *L'Epopée des Civilisations*. Paris: Eyrolles.
26. Organization Internationale de la Francophonie. (2005, November 23) "Francophonie, Charte de la," *francophonie.org*. Available at: [https://www.francophonie.org/sites/default/files/2019-09/charte\\_francophonie\\_antananarivo\\_2005.pdf](https://www.francophonie.org/sites/default/files/2019-09/charte_francophonie_antananarivo_2005.pdf) (Accessed 9 June 2020).
27. Organization Internationale de la Francophonie. (2020) "88 Etats et gouvernements: L'OIF compte 54 membres, 7 membres associés et 27 observateurs," *francophonie.org*. Available at: <https://www.francophonie.org/88-etats-et-gouvernements-125> (Accessed 9 June 2020).
28. Sehim, Mustapha. (1990) *De Gaulle et le Maroc*. Paris: Edition Publisud.
29. Semo, Marc. (2014, December 26) "La carte d'un tourisme à risques (the Tourism Risk Map)," *Libération*. Available at: [https://www.liberation.fr/planete/2014/12/26/la-carte-d-un-tourisme-a-risques\\_1170505](https://www.liberation.fr/planete/2014/12/26/la-carte-d-un-tourisme-a-risques_1170505) (Accessed 27 August 2020). [in French].



Research Paper

## **From Colonization to Globalism: A Case Study of Contradictions of French Modernization in Morocco and Algeria**

**Rouhollah Hosseini<sup>1\*</sup>, Mahyar Ashouri<sup>2</sup>**

<sup>1</sup> Associate Professor, Department of European Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran

<sup>2</sup> MA in French Studies, Faculty of World Studies, University of Tehran, Iran

Received: 13 August 2020, Accepted: 20 June 2022

© University of Tehran

### **Abstract**

The impact of French colonization in Africa has been subject to scholarly debates for a long time. Some scholars have cast light on the advantages of colonization by emphasizing the colonial powers' economic aid, technology transfer, and export of political civic culture for the purpose of facilitating development and raising living standards in underdeveloped societies. In contrast, a score of critics have voiced their concerns about the problem of assimilation into western culture and its effects on the colonies' social structures. The contradictions of modernism in the non-western countries, particularly the ones that have been colonized, are comparable to what one can find in today's controversy over the impact of globalization on the developing countries' cultural patterns and structures. Hence, the contradictions of colonialization versus globalization, as well as the interaction between the two, are chosen as the main topic of this article. In order to expand the scope of the discussion, the impact of the globalization process on two former dependent territories of France, (i.e., Morocco as a protectorate, and Algeria as a colony) are compared in detail.

The two objectives of this research are: a) to evaluate different consequences of colonization because of the effect of domestic factors such as geographic attributes and social structures of the colonized countries; and b) to underscore the impact of French colonization on shaping the current understanding of modernism and globalism in the former colonies, and more specifically in Morocco and Algeria. To achieve these goals, the authors attempted to find answers for the following research question: How could we explain the divergent consequences of colonization for the processes of modernization and globalization in the two contiguous countries of Morocco and Algeria, in view of their similar national attributes? In the hypothesis, it

---

\* Corresponding Author Email: hosseini\_ir@ut.ac.ir

is claimed that geographic attributes and social experiences had led the two countries to confront the French colonization in different ways. The role of these domestic factors will be investigated by using the method of comparative case study based on an analysis of historical events, and a conceptual analysis of official documents such as the post-independence Constitutions of the two North African states.

In addition to a brief discussion of the colonial era, the authors discuss the social structures and social functions of Maghreb (the territory which includes Morocco, Algeria and Tunisia), with attention to the role of Sufism in the sovereignty of Maghreb since the advent of French colonization. It is explained how the monarchical regime of Morocco, which has ruled for centuries, could survive and function semi-independently in the colonization era, while Algeria was composed of the Bedouin tribes and formerly occupied by the Ottomans before the invasion of the French troops. Likewise, the effect of geopolitics on the fate of the two countries under colonial rule and after the independence are discussed. This part also briefly explains the circumstances and key events which helped Algeria and Morocco to gain independence from France, and mentions the geopolitical circumstances leading to conflicts such as 1) Algerian Muslims' discontent with the imposition of the French language and the massive investment in alcohol enterprises; 2) the crises of citizenship for the Maghreb's inhabitants; and 3) the agitations due to the politics of "integration programs" and the "civilizing mission".

The last part is devoted to a discussion of the approaches of Algeria and Morocco towards French colonial policies with respect to their implications for social and civic institutionalization. The following three aspects of the institutionalization in Morocco and Algeria are compared: 1) the rules set by governments from the constitutional and juridical points of view; 2) the impact of the use of French language in the colonies; and 3) tourism industries. The results of this comparative case study show that modernism in Morocco and Algeria is influenced by the shared history of French domination, but with different consequences. Because of its closeness to Europe, Morocco had more affinity with the occidental culture and could achieve relative integration. This in turn helped Moroccan social structure to react in a more tolerant manner to modernism. In contrast, Algeria gained its independent after a period of anti-colonial rebellion and fierce conflicts and could not be as successful as Morocco in modernism. The study shows the danger of sudden changes in ancient cultures, and the role of social contradictions on the future of the former colonized societies.

**Keywords:** French Colonization, Algeria, Morocco, Modernity, Globalization

#### **Declaration of conflicting interests**

The authors declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship, and/or publication of this article.

### Funding

The authors received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

**ORCID iDs:** <https://orcid.org/0000-0002-9763-5680>

### References

- Ashouri, Muhammad. (1388) *Aeen-e dādresi-ye kayfari (Criminal Procedure Code)*. Tehran: Samt. [in Persian]
- Ayyubi, Hojjatullah. (2016) *Siyāsāt va hokomat dar frānce (Politics and Government in France)*. Tehran: University of Tehran Press. [in Persian]
- Bourel, Guillaume. (2016) *Chronologie de l'histoire de France (Chronology of French History)*. Paris: Hatier. [in French]
- Darvoodi, Massoud; Fatima Salvati. (2013) "Nazari-eh-e pasa'estemargarāi va bein'ol mellal-e enteghādi (Theory of Postcolonialism and Critical International Relations)," *Pajohesh'nāmeḥ-ye Īrāni-ye siyāsāt bein'ol mellal (Iranian Journal of International Politics)* 3, 1: 26-43, <DOI:10.22067/JIPR.V3I15.38622>. [in Persian]
- David, René. (2016) *Nezām'hā-ye bozorg-e hoghoghi-ye moāser (Major Legal Systems in the World Today)*, trans. Hossein Safaei, Mohammad Ashuri and Ezzatullah Iraqi. Tehran: Markaz-e nashr-e dāneshgāhi (Academic Publishing Center). [in Persian]
- Dubois, Claude-Gilbert. (2011) "Introduction," in *Dand L'Orient Islamique Face a L'Occident. Histoire D'Une Coexistence Tumultueuse (Islamic East versus the West: History of a Tumultuous Coexistence)*, 9-20. Bordeaux, France: University Press of Bordeaux, <DOI:10.1163/15700658-12342423 >. [in French]
- Durant, Will, and Ariel Durant. (1975) *The Story of Civilization: Part XI; The Age of Napoleon*. New York: Simon and Schuster, V. 11. [in French]
- Eberhard, David M.; Gary F. Simons, and Charles D. Fennig, eds. (2020) *Ethnologue: Languages of the World*. Dallas, Texas: SIL International, 23rd ed. Available at: <http://www.ethnologue.com> (Accessed 5 February 2020).
- Economist Intelligence Unit. (2019) *Democracy Index 2018*. London: the Economist. Available at: <https://www.eiu.com/topic/democracy-index> (Accessed 08 14, 2020).
- Ezzati, Ezzatullah (2014) *Jeopolitik (Geopolitics)*. Tehran: Samt. [in Persian]
- Giblin, Béatrice. (2007) "Le Tourisme: Un Theatre Geopolitique (Tourism: A Geopolitical Theatre)?" *Hérodote (Herodotus)* 127, 4: 3-14, <DOI:10.3917/her.127.0003>. [in French]
- Gouvernement, Secrétariat Général du. (2016, Décembre 8) "Constitution de la République Algérienne Democratique et Poplaire (Constitution of the Democratic and People's Republic of Algeria)," *Journal officiel (Official Newspaper)* 76. Available at: <http://www.joradp.dz/HFR/Consti.htm> (Accessed 22 Fbruary 2020). [in French]
- Harari, Yuval Noah. (2016) *Ensān-e kheradmand (A wise Man)*, trans. Nik Gorgin. Tehran: Nu. [in Persian]

- Hoerner, Jean-Michel. (2007) "Le Tourisme et la Geopolitique (Tourism and Geopolitics)," *Hérodote (Herodotus)* 127, 4: 15-28, <DOI: 10.3917/her.127.0015>. [in French]
- Hubert, Michel. (1966) "Les Institutions Politiques de la République Algérienne (The Political Institutions of the Algerian Republic)," *Revue de l'Occident musulman et de la Méditerranée (Review of the Muslim West and the Mediterranean)* 135-159, <DOI: 10.3406/remmm.1966.91>. [in French]
- Huntington, Samuel P. (1993) "The Clash of Civilization?" *Journal of Foreign Affairs (Council on Foreign Relations)* 72: 22-49, <DOI:10.2307/20045621>.
- Internet World Stats. (2021) "Internet Penetration in Africa, 2020-Q1-March," *internetworldstats.com (Miniwatts Marketing Group)*. Available at: <https://www.internetworldstats.com/stats1.htm> (Accessed 3 July 2021).
- Kechuyan, Hossein. (2016) *Nazarieh'hā-ye jahani'shodan va din: Motāleh-i enteghādi (Theories of Globalization and Religion; A Critical Study)*. Tehran: Ney. [in Persian]
- Kuban, Alfred. (2013) *Tārikh-e moāser-e farānce (Contemporary History of France)*, trans. by Abbasqoli Ghafarifard. Tehran: Moasse-e ettellā'āt, Vol. 2 and 3. [in Persian]
- Lacoste, Yves. (2006) "La Question Postcoloniale (The Postcolonial Question)," *Hérodote*, 120, 1: 5-27, <DOI:10.3917/her.120.0005>. [in French]
- . (2007) "Enjeus Politiques et Geopolitiques de la Langue Française en Algérie: Contradictions Coloniales et Postcoloniales (Political and Geopolitical Stakes of the French Language in Algeria: Colonial and Postcolonial Contradictions)," *Hérodote* 126, 3: 17-34, <DOI:10.3917/her.126.0017>. [in French]
- Lafon, Jacques. (1994, December) "Langue et Pouvoir: Aux Origines de L'Exception Culturelle Française (Language and Power: At the Origins of the French Cultural Exception)," *Revue Historique (Historical Review)* 292, 2 (592): 393-419. Available at: <http://www.jstor.org/stable/40955813> (Accessed 18 July May). [in French]
- Lewis, Bernard. (1381) *Khavar-e miyāneh: du hezār sāl tārikh az zohor-e masihyat tā emrouz (Middle East; Two Thousand Years of History from the Advent of Christianity to Today)*, trans. Hassan Kamshad. Tehran: Ney. [in Persian]
- Liauzu, Claude. (2007) *Dictionnaire de la Colonisation Française. (Dictionary of French Colonization)*. Paris: Larousse, Vol.1. <DOI:10.4000/chrhc.346>. [in French]
- Nadoulek, Bernard. (2005) *L'épopée des Civilisations (The Epic of Civilizations)*. Paris: Eyrolles. [in French]
- Organization Internationale de la Francophonie. (2005, November 23) "Francophonie, Charte de la (the Charter of Francophonie)," *francophonie.org*. Available at: [https://www.francophonie.org/sites/default/files/2019-09/charte\\_francophonie\\_antananarivo\\_2005.pdf](https://www.francophonie.org/sites/default/files/2019-09/charte_francophonie_antananarivo_2005.pdf) (Accessed 9 June 2020). [in French]



- Organization Internationale de la Francophonie. (2020) "88 Etats et gouvernements: L'OIF compte 54 membres, 7 membres associés et 27 observateurs (88 states and governments: The OIF has 54 members, 7 associate members and 27 observers)," *francophonie.org*. Available at: <https://www.francophonie.org/88-etats-et-gouvernements-125> (Accessed 9 June 2020). [in French]
- Said, Edward. (1382) *Farhang va emperiālism (Culture and Imperialism)*, trans. Akbar Afsari. Tehran: Toos. [in Persian]
- Sehimi, Mustapha. (1990) *De Gaulle et le Maroc (De Gaulle and Morocco)*. Paris: Publisud-Sochepress. [in French]
- Seifzadeh, Seyed Hossein. (2004) *Modenit-e va nazarieh'hā-ye jadid-e elm-e siyāsat (Modernity and New Theories of Political Science)*. Tehran: Mizan. [in Persian]
- Semo, Marc. (2014, December 26) "La carte d'un tourisme à risques (the Tourism Risk Map)," *Libération*. Available at: [https://www.liberation.fr/planete/2014/12/26/la-carte-d-un-tourisme-a-risques\\_1170505](https://www.liberation.fr/planete/2014/12/26/la-carte-d-un-tourisme-a-risques_1170505) (Accessed 27 August 2020). [in French]
- Sen, Amartya Kumarim. (1382) *Tose' be'masābeh-e āzādi (Development as Freedom)*, trans. Vahid Mahmoodi. Tehran: University of Tehran Press. [in Persian]
- Turner, Brian. (2016) *Max weber va eslām (Max Weber and Islam)*, trans. Saeed Wasali. Tehran: Markaz. [in Persian]



This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC-BY) license.